

مهم را هم شعرا و ادبا در نظم، مخصوصاً باید ملحوظ دارند. من خودم معترفم که مقالات امروزه من قابل درج نیستند و اگر يك چنین مقاله را هم مدیر محترم ایران‌شهر درج مینماید از برای تشویق من است نه از نظر جزالت و سلاست آن.

برلین — ۱ دسامبر ۱۹۲۴ هوشیار شیرازی

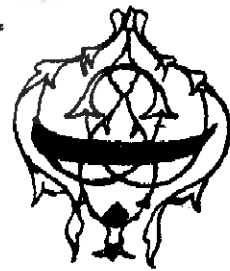
اگر میخواهید یادی از روزگار با شکوه ایران قدیم و اعجازهای عشق حقیقی نموده و روان فردوسی پاکزاد را شاد کنید، رساله «رستم و سهراب» را بخوانید.

مردان نامور

زریاب پارسی موسیقی شناس ایرانی

بقلم فاضل عتوم سید محمد توفیق همدانی مدیر دبستان ایرانیان و مدیر مسؤل مجله خاور
در اسلامبول

گواهی بسیاری از داستان سرایان خاور و باختر مدینت تازیان بعد از انتشار آیین اسلام در قلمرو بزرگ ایران رفته رفته و سعت و فراخی خود را پیدا کرد. این قوم که در آغاز جز ران ملخ و شیر شتر چیز دیگری را ندیده و دارای خشونت مخصوص صحراها و ریگستان عربستان بودند، پس از استیلای ایران بنعمت های گوناگون حضارت متنعم و مثلذگشته در اندک زمانی یاری و یآوری متفکرین ایران زمین بمنتها درجه ترقی و خوشبختی دسترس شدند.



کیش و آیین و زبان تازی را مردان با فر و دانش عجم
 آب و رونق داده و در تمام رشته‌های علوم و فنون و صنعت و هنر
 بتازیان پیشوائی کرده راه و رسم آموزگاری را بجای آوردند.
 بدستگیری وطنپرور بزرگ ابومسلم خراسانی، خانواده بنی عباس
 مالک اورنگ خلافت و صاحب تاج و دیهیم سلطنت گشتند. پس
 از پیوستن آل برمک بعباسیان حدود و تعور اسلامی سراسر اقلیم
 جهان را گرفته؛ ملل و نحل دنیا باجگذار و فرمانبردار آن
 گروه گردید. برمکیان با آن اختصاص وسیعی که در علم کشور
 داری، فلاحت و زراعت، نظم و نسق، تجارت و اقتصاد داشتند؛
 قلمرو آل عباس را رشک جهان و جهانیان نمودند. بشهادت
 فیلسوف معروف فرانسوی دکاتور گوستاو لوبون مؤلف کتاب
 مستطاب «تمدن عرب» و مأسوف علییه فاضل سوری جرجی زیدان
 نگارنده «تاریخ تمدن اسلامی» و مؤرخین دیگر، اگر دانشوران
 عجم نبودندی، هیچوقت خلافت عباسیان باوج بلندی و رفت
 نرسیدی و دانش و بینش آن پایه و مرتبه را نه پیمودی. نه تنها
 عباسیان بلکه بقیة السیوف امویان هم که در غرب اروپا مملکت
 اسپانی را مدنی تسخیر و در آنجا تا دیر گاهی فرمانروانی کرده
 اند؛ مدنیت خودشان را همیشه مدیون فرس و پارسی نژاداند.
 اگر بخواهیم نام و نشان و یا کارنامه‌های رجال فرس را
 که هستی، استواری و پایداری خلافت و سلطنت عرب را مهیا
 و فراهم ساخته اند در این نامه یگان یگان بشمریم بیرون از
 کنجایش خواهد بود. ولی آرزوی نگارنده همانا شناساندن استاد
 هنرور فن موسیقی «زریاب» پارسی میاشد که تاکنون نامی
 او در هیچیک از داستانها یکجا جمع و ثبت نشده و تنها در
 برخی از نامه‌های داستانی — که بزبانهای گوناگون نبشته

شده — بطور پریشان مانده است. خواستم با این مقاله پایه بزرگی و سترگی دانش و ینش او را به برادران همزبان خودم بنمایم بامید آنکه در این راه هم به مجله محترم ایران‌شهر و هم بخواتندگان آن نا چیزانه خدمتی کرده باشم.

چنانکه دانشور انگلیسی «نیکلسن» در کتاب خودش مینویسد در حدود سنه ۸۵۲ مسیحی هنگام فرمانروائی «عبدالرحمن ثانی» در اندلس مرد با دانشی از اهل یارس، زریاب نام در آنسامان پیدا شد. هنوز سال نخستین بود که عبدالرحمن ثانی — که به «اوسط» نیز معروف است — پس از در گذشتن پدرش، حکم ابن هشام بر تخت حکمرانی نشست. در همان سال زریاب موسیقی شناس ایرانی پس از رهنوردی و خستگی فراوان از عراق فرارسید. همینکه عبدالرحمن از این خبر آگهی یافت، قدوم او را غنیمت و ورودش را بزرگترین نعمت شمرده با جلال قدر و منزلتی که داشت او را پیشباز کرده و در اکرام و اعزازش مبالغه نمود.

میتوان گفت که با تشریف این رجل علم و ذوق، انقلاب بزرگی در فن ادب، شعر و موسیقی رویداد و ارز و مایه این فن بزرگ — که برای انبای بشر بمثابه غذای روح است — در دیار اسلامی (اندلس) چندان با لا گرفت که جمله مؤرخین عرب و فرنگ بر آن متفقند.

تا آن روز شعر و نعمات و اوزان عروض عربی یکسان و مطرد بود.

زریاب، با ذوق مخصوص و اسلوب خاص نژاد خود در نظم و نظام سرودهای نازی تحولات و تبدلات عجیبی فراهم آورد و با آثار جلیله و فنون متعدده که داشت غناء و آوازه‌هایی را

ایجاد نمود که تاکنون به موشحات اندلسیه در میان عرب و کتب ادبیه شان معروف و دارای اوزان مخصوص میباشد.

وجه تسمیه این دانش پژوه ایرانی را از قراری که ماهنامه «المقتبس» عربی منطبعة مصر تحقیق کرده و مینویسد: «زریاب لقب غلب علیه پیلده، من اجل سواد لونه، مع فصاحة لسانه و حلاوة شمائله، شبه بطائر اسود گرد عندهم، و کان شاعراً مطبوعاً» یعنی بسبب سیه چردگی، یا گندم‌گونی که داشت، مرزوبومش او را چنان نامیدند و فرخوانده به زریاب گشت. با اینکه فصاحت زبان و حلاوت شمائل داشت و شاعر مطبوعی بود، او را به پرندۀ سیه‌گونی که چه‌چه میزند تشبیه مینمودند.

ما نمیدانیم که این اجتهادات را المقتبس از کجا و کدام مأخذ اقتباس نموده؟ با اینکه برای کشف شرح حال این دانشور ایرانی خود نگارنده منابع و مأخذ بسیاری را بدست آورده — که همه را بعرض میرسانم — تا هنوز بهمچو بیاناتی مصادف نگشتم.

لیکن چنین می‌پندارم که موصوف محترمان شاید مویهای سروروش زرد طلائی بوده و ازینرو ویرا زریاب نامیده باشند؛ الله اعلم.

برویم بر سر مطلب. در مدت اندکی هموطن گرامی ما زریاب نایل شهرت خاص و عام شده و یک مقام بلندی را در دربار عبدالرحمن ثانی احراز نموده است.

در اوائل، صاحب ترجمه ما، مولای (غلام) خلیفه المهدی و از شاگردان مغنی مشهور، اسحق موصلی، بوده است. [ما در این مغنی نیز رأی جداگانه داریم.] گویا استادش اسحق از آینده درخشان او واهمه نموده و او را بترك بغداد واداشته.

زریاب صلاح و سود خود را در این دیده و به اندلس هجرت کرده بود.

عبدالرحمن ثانی لدی الورود برای نشیمن و زندگانش
بزیاب قصر بزرگی بخشیده و همچون سرکردگان کشور بر او
شهریه و علیق مقرر نموده.

چندی نگذشته بود که زریاب مقربترین دربار ملك آمده
و نائل جمله مراتب جلیله و مناصب عالیه گشته و در میان خاص
و عام شهره و زبانزد گردیده.

زریاب در سن جوانی پس از ورود بعراق و بغداد مرکز
خلافت آل عباس گویا بتلمذ نزد اسحق موصلی پذیرفته شده و از
او — دورا دور [استراقاً] — اغانی عربی را آموخته و بدون
آکمی اسحق غناء و لحن و ضروب را یکی پس دیگری تحصیل
کرده. و در آن صنعت بدیعی استاد کاملی گردیده. مشار الیه
عقل سرشار و آواز خوش و حسن طبعی داشته، چند آنکه استادش
اسحق همیشه برشک و حسد بر او مینگریسته.

زریاب در غیاب استادش تغنی مینموده و بر حسب تصادف
جمعی از درباریان و ملازمان دربار هرون الرشید بر این حال
مطلع گشته و اثنای مصاحبت کیفیت را بخلیفه عرضه داشتند.
خلیفه اسحق را احضار بدربار نمود و از او آوازه خوانی که دارای
اسلوبهای عجیب نا شنیده باشد خواست و گفت: شنیده‌ام که
تلمیذی ایرانی داری که در این هنر و صنعت بسی ماهر می باشد.
اسحق عرض کرد: «بلی یک چنین جوانی ملازم و شاگرد
منست که دارای صوت رخیم و نغمات داودی است، خیلی هوشیار
می باشد، از آینده او چشمداشت خوبی دارم.»

خلیفه فرمود: «این همانست که از دیر گاهی پی او می
کردم، بزودی ویرا بنزد من آر تا حاجت مرا روا دارد.»
روز دیگر اسحق، زریاب را به پیشگاه هرون آورد. هرون

آغاز صحبت با او کرد و از حالش پرسید. آن دانشمند با حسن منطق و ایجاز خطاب پا سخ داد و شرط تعظیم را بجا آورد و گفت: —

«آنچه همکاران میداند، من همه را میدانم. ولی آنچه میدانم دیگران نمیدانند و جز در پایگاه حضرتت نشاید خواند؟ آنها را جهت اینچنین روزی اندوخته‌ام، هرگاه فرمان دهی خدایگان را بخوانم که هیچ گوش و نبوشی آن را نشنیده است.» هرون فرمود تا عود — آلتی است که اعراب مانند تار شکمدار مینوازند و شمارهٔ اوتار او بیش از سه تار است — اسحق را بمجلس در آوردند.

زریاب از ستاندن آن امتناع کرد و گفت: «خدایگانا مرا تاری است که خود آن را ساخته‌ام و تارهایش را بهم پیوسته و با خود آورده بیرون گذارده‌ام، اگر فرمائی آن را بنوازم.» خلیفه فرمود تار او را بیاورند، چون آن را دید، چندان تفاوتی میان آن و عود اسحق نیافت. از زریاب پرسید: «ترا چه شد که آلت موسیقی استاد خود را بکار نبردی؟» زریاب گفت: «اگر آوازهای استاد مرا میل شنیدن دارید با همان آلت خواهم نواخت؟ و اگر میل شنیدن آواز مرا دارید پس بهتر آنست که با تار خود بنوازم.» هرون گفت: «هر دورا یکی می‌بینم و تفاوتی میان هر دو نمی‌یابم.» زریاب عرض کرد: «راست میفرمائی در ظاهر همانطور میباشد. در جسامت و جنس هر دو مثال همدیگرند؛ ولی تار این بنده در وزن سبکتر و تار استادم سه یار سنگینتر میباشد. دیگر آنکه تارهای تارم از ابریشمی است که با آب گرم تا یده نشده؛ زیرا اینگونه تارها بسیار نازک و سبک بوده و در نمایش زبرویم معجزه میکنند. این

تارها را از روده بچه شیری بدست آورده و از روده‌های جانوران دیگر بمراتب بهتر و مضراب را بیش از امثالش متحمل است.»

هرون از وصف و تعریف او متحیر گشته، فرمود تا بخواند و بنوازد. زریاب این بیت را خواند و نواخت:

«یا ایها الملك المیمون طائره

هرون، راح الیک الناس وابتکروا»

خلیفه از وجد و طرب شاد شد و باسحق گفت: «چون گفتی که تاکنون نه خود و نه دیگری آواز ویرا نشنیده و نوازش او را ندیده و میدانم که راست میگوئی و وی نیز این گفته ترا تصدیق مینماید؛ و گرنه از پنهان داشتن او و آگاهی ندادن تو بمن، ترا عقوبت میکردم. اکنون او را بتو میسپارم، بشأن او اعتناکن که در آینده مرا با وی نظری خواهد بود و هنگام فراغت او را خواهم خواست.»

اسحق از التفات و توجه خلیفه درباره زریاب حسد کرد و باندیشه در آمد. چه، میدانست که این جوان ایرانی در علم موسیقی فارس و عرب استاد بوده و در مستقبل باعث شکست رونق و کساد بازار او خواهد گشت، نتیجه این شد که پس از چندی زریاب را بخلوت نزد خود طلبید و گفت: —

«ای فرزند! تو محسود من گشته و حسد را دارویی نباشد و نعمت دنیا و آوازه شهرت، مرا بر ضد تو انگیزته و بر آشفته و همکاری مرا دشمن جان تو بساخته؛ زیرا اگر من بی دفع تو بر نیایم، تو بنزد خلیفه منزلت یا بی و مقرب در گاه شوی، و از قدر و قیمت من بکاهد و ترا بر من منزلت بر تر و بالاتر گردد؛ در آن حال تو اگر فرزند من هم باشی، مرا تاب و

توان اینکار بست. پس یکی از دوکار را اختیار کن! یا اینکه آنچه میخواهی از مال و منال و غنائم با طیب خاطر از حلال خود بتو واسپارم و از این دیار بمرزوبوم دیگر روان شوی و هر دو از هم چشمی آسوده گردیم؛ و گرنه همیشه از خشم، حسد و آسیب من حذرکن! زیرا این آسمان در يك شهر بر من و تو سایه نیفکند. در این راه از تو هیچ دریغ ندارم، اکنون خود دانی.»

زریاب میدانست که اسحق راست میگوید پنجه زدن با وی خارج از قدرت او بود. از او آنچه میخواست گرفت و همان دم رخت سفر بر بست و زاد راحله فراهم کرده از عراق بسوی اندلس شتافت.

بعد از مدتی خلیفه آن جوان را یاد کرد و امر باحضارش فرمود.

اسحق عرض کرد: «یا امیر المؤمنین! از کجا پاورم؟ آن جوان مجنونی بود و با اجنه مانوس، با خود گفتگو میکرد و چنان می پنداشت که جنیان باو همه چیز می آموزند و گاهی حالت رعشه و صرعه برای او روی میداد و گمان میکرد که در جهان بی مثل و مانند است. چون خلیفه هنگام شرفیابی عطاء فرمودند و بوی خلعتی بخشیدند، بغضب در آمد و سر در پیابان نهاد و مرا از رفتن خود آگهی نداد.»

خلیفه گفت: «با همه آن که تو گفتی، گوهر گرانبهای از دست ما بیرون شد.»

زریاب پس از رسیدن باندلس عریضه به (حکم ابن هشام) که در سنه ۲۰۶ هجری فرمانروای آن دیار بود، نوشت و از چگونگی هنروری، صنعت و مهارت خود او را آگاهی داد

و در خواست ملاقات نمود.

حکم از نامه او خوشحال گشت، و رغبت شدیدی بدیدن او پیدا کرد و خواننده مخصوص خودش (منصور یهودی) را جهت تبریک قدوم و پیشبازاو روانه کرد، زریاب با زن و فرزندان خود — چهار پسر بودند — با میزبانی که برایش کسبیل داشته بودند، به الجزيرة الخضراء رسید. هنوز کرد سفر را از خود دور نکرده خبر مرگ حکم باو رسید. میخواست دوباره برگردد. منصور یهودی او را از اقدام باین امر باز داشت و او را برای ملاقات با عبدالرحمن ثانی خلف حکمران در گذشته رغبت داد. منصور، کیفیت ورود زریاب و استحسان حکم را بعبدالرحمن نوشته و با قاصد مخصوص فرستاد. عبدالرحمن ثانی پاسخ نوشت و با کمال اشتیاق و نوازش زریاب را بنزد خود دعوت نمود. برای تطیب خواطر میهمان تازه وارد و احترام او بعمل و حکام عرض راه سپارشنامه‌ها تحریر کرد و فرمود تا با منتهای عزت و جلال زریاب را بمقر حکومت وی (قرطبه) روانه سازند. همینکه میهمان نزدیک پای تخت شد، دید که یکی از بزرگان خواجهگان قصر پادشاهی باستقبال آمده و از جانب تاجدار مبارکبادی میگوید و پاره تحفه‌های گرانبهای نیز با خود آورده. با این شکوه و حرمت شهر داخل شده و بقصری که پیش از وقت برای فرود آمدن وی آماده ساخته بودند وارد گشت. پس از سه روز رفع خستگی راه، عبدالرحمن زریاب را بدربار قصر خود خواند؛ او را پهلوی خود نشاند و بترجیب او کوشیده بمجالست و مصاحبت آغازید. خوراک و پوشاک فرموده با هم خورده و نوشیدند، سپس در خواست خواندن چیزی از وی نمود. زریاب دریغ نکرده شعر و آواز خوشی خواند و با

تار مخصوص خود نواخت. در همان مجلس نخستین عبدالرحمن دانست که گوهر گرا نمایه بچنگ او در آمده، از آنروز زریاب را بر همه همزمان و درباریان پیشدستی و پیشقدمی داده در حضر و سفر همراه خود میداشت. شغف ما لا نهایت بموسیقی و آواز او داشت.

مبلغ معتنائی جهت زریاب و جداگانه برای فرزندانش مقرر نمود.

نیز از برای مدد خرجی خوان وی ماهانه سه هزار دینار [که با نرخ پول امروزه معادل سه هزار تومانست] معین کرد. بعلاوه چندین باغ و گلستان عالی در قرطبه محض تفریح خواطرش بخشید. بقیه دارد.

ترقی معارف، آخرین راه نجات است. معارف عثمانی صد سال از ما جلوتر است. رساله «معارف در عثمانی» یکدرس عبرت برای ما میدهد از خواندن آن غفلت نکند.

پرتال جامع علوم انسانی

معارف ایران

۱- علم و طریقه تحصیل آن

بدون شك ایران بیش از هر چیز محتاج به علم و صنعت میباشد و لزوم این مسئله باندازه‌ای مبرهن است که محتاج به هیچگونه توضیح نیست چیزیکه قابل بحث و تدقیق است همانا طریقه تحصیل آن است.